



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 تهران

شهر گریه‌ها

هاروکی موراکامی

مترجم: فرزین فرزام

مترجم: فرزین فرزام
 تهران: نشر نی، ۱۳۹۷
 ISBN: 978-602-7141-02-9
 telegram: mashroobok.ir
 NOONBOOK LR
 noonbook@gmail.com

| | |
|---|---------------------------------------|
|  | noonbook@gmail.com ۹۸-۹۳۸-۱۱۱۱۱۱۱۱ |
| تهران: نشر نی، ۱۳۹۷ Printed in IRAN | NOONBOOK |

نشر نی

۱۳۹۷

داستان خارجی

روشن‌نگار

تقدیم به عالیہ. با عشق

مترجم

شہر گربہا

فہرست

شہر گربہا | ۷

شہرزاد | ۳۹

سامسای عاشق | ۷۱

کینو | ۱۰۱

دیروز | ۱۴۱

در ایستگاه کوئنجی، تنگو قطاری را سوار شد که به سمت چوئو می‌رفت. واگن خالی بود. آن روز هیچ برنامه‌ای نداشت. اینکه به کجا برود و چه کاری انجام دهد (یا چه کاری انجام ندهد) کاملاً به خودش بستگی داشت. ده صبح یک روز تابستانی خالی از وزش باد بود و خورشید بی‌امان می‌تابید. قطار از شینجوکو، یوتسویا و اوچانومیزو گذشت و به انتهای خط یعنی ایستگاه مرکزی توکیو رسید. همه پیاده شدند و تنگو هم همین‌طور. سپس روی نیمکتی نشست و درباره‌ی اینکه بهتر است کجا برود کمی فکر کرد. به خودش گفت: «هر جا بخوام می‌تونم برم. به نظر می‌رسه که قراره روز داغی بشه. می‌تونم برم ساحل.» سرش را بلند کرد و راهنمای سکو را خواند.

و در آن لحظه تازه متوجه شد که در تمام این مدت چه می‌کرده است. سرش را چند بار تکان داد اما ایده‌ای که به او هجوم آورده بود دست از سرش برنمی‌داشت. احتمالاً همان موقع که در کوئنجی سوار قطار خط چوئو شده بود به‌طور ناخودآگاه تصمیمش را گرفته بود. آهی کشید و از روی نیمکت بلند شد و از یکی از کارمندهای ایستگاه درباره‌ی سریع‌ترین خط منتهی به چیکورا پرسید. مرد صفحات یک کتاب قطور برنامه‌ی قطارها را ورق زد و گفت که باید قطار خط ویژه‌ی ساعت ۱۱:۳۰

به مقصد تامایا را سوار شود و از آنجا به بعد با یک خط محلی ادامه دهد و به این ترتیب اندکی دیرتر از ساعت دو به چیکورا خواهد رسید. تنگو یک بلیت دوسره‌ی توکیو - چیکورا خرید. سپس به یکی از رستوران‌های ایستگاه رفت و برنج و کاری^۱ و یک سالاد سفارش داد.

ملاقات با پدر دورنمایی افسرده‌کننده بود. هرگز پدرش را چندان دوست نداشت و پدرش هم نسبت به او هیچ مهر ویژه‌ای نداشت. چهار سال پیش، بازنشسته شد و پس از آن خیلی زود به آسایشگاهی در چیکورا رفت که تخصصش رسیدگی به بیماران مبتلا به اختلالات شناختی است. تنگو بیش از دو بار به دیدنش نرفته بود. اولین بار درست پس از اینکه وارد آسایشگاه شده بود، که به دلیل بروز مشکلی در روال اداری لازم بود تنگو به‌عنوان تنها خویشاوند حاضر باشد، و ملاقات دوم هم شامل یک مسئله‌ی اداری می‌شد. دو بار. همه‌اش همین.

آسایشگاه در قطعه زمین بزرگی کنار ساحل واقع شده بود. ترکیب عجیبی از ساختمان‌های چوبی قدیمی شیک و ساختمان‌های نوساز سه طبقه‌ی از بتون تقویت‌شده. به هر حال، هوا تازه بود و گذشته از خروش شکستن امواج بر خط ساحل، همیشه بی‌سروصدا. ردیف پرابهتی از درختان کاج، در امتداد کناره‌ی باغ، یک بادشکن درست کرده بود. تجهیزات پزشکی عالی بود. پدر تنگو با بیمه‌ی سلامتی، پاداش بازنشستگی، پس‌انداز بانک و مقرری‌اش احتمالاً می‌توانست باقی عمر را آنجا در آسایش سپری کند. ممکن بود هیچ ارثیه‌ی قابل توجهی به‌جا نگذارد اما حداقل ترتیب نگه‌داری‌اش داده می‌شد. و تنگو از این جهت بسیار شکرگزار بود. تنگو

۱. Curry؛ خورشتی تند حاوی ادویه و سبزیجات که ریشه در هند و آسیای جنوب شرقی دارد

— همه‌ی پانویس‌ها از مترجم است.

به‌هیچ‌وجه قصد نداشت چیزی از او بگیرد یا چیزی به او بدهد. آن‌ها دو انسان منفصل از هم بودند که از دو جای کاملاً متفاوت آمده و به دو جای کاملاً متفاوت نیز می‌رفتند. بر حسب اتفاق، سال‌هایی از زندگی را نیز با هم سپری کرده بودند. صرفاً همین. اینکه کار به اینجا کشیده بود مایه‌ی تأسف بود اما در این رابطه هیچ کاری از دست تنگو بر نمی‌آمد.

صورت‌حسابش را پرداخت و به سکو رفت تا به انتظار قطار تاتهایاما بایستد. تنها مسافرانِ همراهش خانواده‌هایی به‌ظاهر خوشحال بودند، راهی گذراندن چند روز در ساحل.

اکثر افراد یکشنبه را روز استراحت تلقی می‌کنند اما تنگو در دوران کودکی‌اش هرگز حتی یک بار هم به یکشنبه به‌عنوان روز تفریح نگاه نکرده بود. برای او، یکشنبه همچون ماه از شکل افتاده‌ای بود که فقط روی تاریخش را نشان می‌داد. وقتی آخر هفته می‌رسید، تمام بدنش از حرکت وا می‌ماند و شروع به درد گرفتن می‌کرد و اشتهايش ناپدید می‌شد. حتی برای نیامدن یکشنبه دعا هم کرده بود اما دعاهایش هرگز مستجاب نمی‌شدند.

وقتی تنگو بچه بود، پدرش مأمور جمع‌آوری اشتراک ماهانه‌ی کانال تلویزیونی ان‌اچ‌کی^۱ بود — شبکه‌ی رادیو و تلویزیون نیمه‌دولتی ژاپن — و هر یکشنبه، وقتی از در یک خانه به در خانه‌ی دیگر می‌رفت که حق اشتراک ماهانه را جمع کند، تنگو را هم همراه می‌برد. تنگو پیش از رفتن به مهدکودک همراهی با پدرش را آغاز کرده بود و تا آخر سال پنجم دبستان بدون حتی یک آخر هفته استراحت ادامه داده بود. اصلاً نمی‌دانست که آیا بقیه‌ی اشتراک جمع‌کن‌های ان‌اچ‌کی هم یکشنبه‌ها کار می‌کنند یا نه، اما تا جایی که به خاطر می‌آورد پدرش همیشه یکشنبه‌ها کار می‌کرد. و حتی با